

## بررسی مفهوم ساخت در استروکتورالیسم<sup>۱</sup>

بررسی آثار و عقاید اصحاب حوزه اصالت ساخت<sup>۲</sup> به طور اعم و افکار ژک لکان به طور اخص نیاز به چندین مجلد کتاب خواهد داشت. در این مقاله کوشش ما تنها بر آن است که مفهوم ساخت یا هیأت تألیفی را تا حد امکان روشن ساخته اطلاق آن را بخصوص در روانکاوی نشان دهیم. از اینرو بحث را به ذکر خلاصه وار لوازم ذات آن محدود می کنیم و در پرتو آنچه در مورد سه عامل اصلی موجود در ساختمان نفسانی یعنی ساخت رمز و اشارت، حیث خیالی و حیث واقع آموخته ایم<sup>۳</sup> کوشش خواهیم کرد خواننده را به درک اصول و مبانی عمده آن قادر سازیم.<sup>۴</sup>

**موضع یا موقعیت:** آنچه ساختمان نفسانی و بطور کلی هر سیستم یا هیأت تألیفی<sup>۵</sup> را متمایز می سازد نحوه توزیع موضعی است که هر یک از عناصر تشکیل دهنده آن

<sup>۱</sup> Structuralisme

<sup>۲</sup> Structuralistes

<sup>۳</sup> در همین سایت بخشی لکان و تحول روانکاوی.

<sup>۴</sup> چنانکه ملاحظه می شود در مورد اصطلاح اصلی مورد بحث، یعنی لفظ structure، قصد من بر آن بوده است که تا آنجا که ممکن است غنای آن را به خواننده فارسی نشان دهم. لذا هیچ مانعی نمی بینم که آن را بنا به مقتضیات مختلف به ساخت، ساختمان، هیأت تألیفی و همچنین لوازم ذات، که یکی از اصطلاحات فلسفی قدمای ماست، تعبیر کنم. از سوی دیگر از آنجا که حوزه های فلسفی مختلف که غالباً در زبان های اروپائی با پسوند ایسم آمده اند در هر مورد به نحو فکری خاص و معینی دلالت دارند، لذا بیجا نخواهد بود که تا آنجا که ممکن است و در صورتی که برای خواننده فارسی حالتی مهجور پیدا نکنند آنها را به صورت اصلی خود یعنی بدون ترجمه بیاوریم. از این رو می توان تصور کرد که زبان فارسی ممکن است واژه ای چون استروکتورالیسم را عیناً بپذیرد. ناگفته پیداست که بجهت عدم قبول کلمات ابتدا به ساکن در زبان فارسی این لفظ را بصورت استروکتورالیسم مانع از آن نخواهد بود که صفت فاعلی آن (structuralistes) را گاه ترجمه کرده عین حال استفاده از استروکتورالیسم مانع از آن نخواهد بود که صفت فاعلی آن (structuralistes) را گاه ترجمه کرده به اصحاب اصالت ساخت برگردانیم.

خواننده فارسی می بایستی به این مهم توجه داشته باشد که نمی توان بنام ترجمه اصطلاحی را در معادلی خاص و معین محبوس کرده تمام غنای آن را از نظر دور بداریم. زبان خانه آرزومندی آدمی است و حیات و پیچیدگی عظیم آن در حد عظمت پیچیدگی وجود انسان است. انجماد، ساده اندیشی و اصرار در داشتن زبانی واحد و غیر متحرک خلاف تفکر و آزادی آدمی است.

<sup>۵</sup> فردینان دو سسور Ferdinand de Saussure بانی استروکتورالیسم در زبان شناسی بجای واژه ساخت اصطلاح سیستم را بکار برده است.

دارا هستند. نحوه این توزیع همواره یکسان و لایتغیر است و مقدم بر عواملی می باشد که از خارج در سیستم وارد شده مواضع آن را اشغال می کنند. بدین ترتیب هر عامل خارجی که کارکردی در آن پیدا کند عملی جز اشغال مواضع از قبل تعیین شده آن نخواهد داشت. بعلاوه یک عامل خارجی واحد ممکن است در زمان های متفاوت مواضع مختلفی را در آن احراز کند. آنچه که در هیأت تألیفی تغییر ناپذیر است همان نوع تقسیم بندی این مواضع است.

عوامل خارجی که در این سیستم وارد می شوند معنی خود را بنا به موضع و موقعیتی که در آن احراز می کنند بدست می آورند. برای نمونه در ساختمان نفسانی فرد آدمی هسته اصلی این تقسیم بندی حالت تثلیثی دارد که عناصر آن را پدر، مادر و فرزند تشکیل می دهند. هر عامل خارجی معنای خود را بنا بر یکی از این سه عنصر بدست می آورد. این مواضع بر عوامل و افرادی که آنها را اشغال می کنند تقدم دارند. عامل خارجی به محض ورود در سیستم با یکی از این مواضع انطباق یافته و بنا بر موقعیت احراز خود در آن رابطه ای خاص با دیگر عوامل آن پیدا می کند. بهمین جهت است که می بینیم مثلاً "در یک هیأت تألیفی سیاسی رفتار و واکنش هر فرد منوط به مقام و موقعیتی است که بدو داده شده است. چه قوانین حاکم بر سیستم مقدم بر خصوصیات شخصی افراد و عوامل خارجی آن هستند. از این روست که فرزندان یک خانواده هر یک دارای خصوصیتی خاص خود شده و با یکدیگر متفاوت هستند. کار آنها احراز مرتبه و موضع مشخصی است که نظام کلی خانواده برای آنها تعیین کرده است. لازم است در این مورد به ذکر یک نمونه پردازیم.

«خانم جمشیدی» دارای سه فرزند است: فریب ده ساله، فرشید هشت ساله و همایون پنج ساله. علت رجوع به روانکاو کابوسهای شبانه همایون است. کودک به گفته مادر از چندی پیش دچار اضطراب شده از کوچکترین حادثه ای به وحشت می

افتد. این کابوس های شبانه افراد خانواده را به ستوه آورده و به خود کودک نیز حالت کوفتگی و خستگی مفرطی بخشیده است.

همایون و دو خواهرش نزد مادر مطلقه خود که به تازگی مجدداً ازدواج کرده است زندگی می کنند. همایون برعکس خواهران خویش همچنان از پذیرش حضور ناپدری خود در خانه سرباز می زند. علت جدائی خانم «جمشیدی» از شوهر پیشینش این است که وی ناگهان شروع به مشروب خواری کرده و بصورت موجودی پرخاشگر درآمده بود چنانکه پیوسته به جان بچه ها افتاده آنها را به سختی مورد خشونت قرار می داد. هنگامی که روانکاو علت این تغییر رفتار را از خانم «جمشیدی» جویا می شود وی آن را به حساب معاشرت های ناباب شوهر پیشین خود می گذارد. ولی روشن است که این تغییر رفتار ناگهانی نمی تواند تنها بعلت معاشرت های او با افراد و دوستان بدخصلت باشد. مطالعه بیشتر سرگذشت این خانواده در طی جلسات روانکاو نشان دهنده آن بود که پرخاشگری و خشونت نابجای شوهر پیشین از بدو تولد همایون آغاز شده بود.

پدر همایون پس از اندکی تردید حاضر به ملاقات با روانکاو می گردد. سرگذشت او حاکی از آن است که پدرش طی حاملگی مادرش از وی از فرط مشروب خواری بیمار شده چشم از جهان فرو بسته است. لذا طی جلسات مکرر معلوم گردید که پرخاشگری او بعلت احراز مقام پدری نسبت به فرزند **پسر** خود یعنی همایون بوده است. پیش از تولد همایون نشانی از پرخاشگری نزد او یافت نمی شده است. هنگامی که معلوم گردید که آغاز دوره اضطراب و کابوس همایون با بارداری مجدد مادر از شوهر جدیدش مقارن بوده است، فرضیه راجع به انگیزه پرخاشگری پدرش صورت قاطعی بخود گرفت. زیرا کشف این هیأت تألیفی خاص در خانواده یعنی درک اهمیت تعارض آمیز موضع و مقام پدری نزد پدر همایون در رابطه با فرزند پسر موجب از بین رفتن عوارض کودک شده او را قادر به ادامه زندگی عادی کودکانه خود ساخت.

در این مثال می بینیم که موضع پدری (در رابطه با فرزند پسر) در سه نسل به طور متوالی حالت یکسان و ثابتی دارد و هر عاملی که این موضع را احراز کند دستخوش رفتار و واکنشی یکسان می گردد. انطباق افراد نسبت به این موضع منوط به ضوابط از پیش یافته حاصل از خود سیستم یا هیأت تألیفی است.

### تکرار یا تسلسل یکسان وقایع<sup>۱</sup>: یکی دیگر از خصوصیات ذاتی ساختمان یا

هیأت تألیفی عبارت است از بازگشت به تسلسل یکسان وقایع. ژک لکان به منظور تبیین این پدیدار از یکی از داستان های ادگار پو<sup>۲</sup> که «نامه ربوده شده» نام دارد مدد می گیرد<sup>۳</sup>. شخصیت اصلی این داستان شهبانوئی است که روزی نامه مشکوکی دریافت می کند. محتوی نامه چنان است که اگر پادشاه از آن واقف شود ممکن است موجب وقوع فاجعه ای عظیم گردد. در هنگام مطالعه نامه توسط شهبانو ناگهان پادشاه وارد می شود. وی بمنظور اجتناب از ظن پادشاه نامه را در برابر خود می نهد و چنان وانمود می کند که چیزی بی اهمیت است. وزیر که متوجه این امر شده در لحظه ای که نظر شهبانو به چیز دیگری معطوف است نامه را می رباید. شهبانو متوجه ناپدید شدن نامه می گردد و محرمانه رئیس پلیس را مأمور یافتن آن می کند. اما کوشش های پلیس به نتیجه نمی رسد. یکی از شخصیت های اصلی دیگر داستان که به این امر پی برده روزی نزد وزیر می رود و هنگامی که نظر او متوجه شلیک گلوله ای در بیرون از خانه است نامه را که بمتابه کاغذی بی ارزش روی میز وزیر نهاده شده می رباید.

در این مثال می بینیم که هر دو سری وقایع شباهت خاصی به یکدیگر دارند. در هر دوی آنها شیء معینی وجود دارد که همان نامه مورد نظر است. اما نامه همواره به

<sup>۱</sup> Le sériel  
<sup>۲</sup> Edgar Poe

<sup>۳</sup> این مقاله را می توانید در همین سایت در بخش [Some Lacan's writings](#) مطالعه کنید.

صورت کاغذ بی اعتباری در جائی نهاده شده تا سوء ظن دیگران را برنیا نگیزد. نامه هر بار در حالی که صاحب آن متوجه امری دیگر است ر بوده می شود. در هر دو مورد، مقامات قانونی ( شاه در یک مورد و پلیس در مورد دیگر ) کاملاً از امکان کشف نامه محروم هستند. به عبارت دیگر در هر دو مورد شاهد **تکرار و تسلسل یکسان وقایع** هستیم و ورود افراد تازه در هیأت تألیفی داستان موجب هیچگونه تغییری ذاتی در آن نمی گردد.

تکرار تسلسل و توالی وقایع دارای نهایت اهمیت در درک هیأت تألیفی یا ساخت است. مثلاً در یک مورد می بینیم که فرد علیرغم روابط به ظاهر متنوع خود پیوسته به مشکلات و پیچیدگی های یکسانی در رابطه با دیگران دچار می آید. یک چنین شخصی به محض احراز یک شغل با کارفرمای خود دچار تعارض شده چنین و چنان اختلالی در کار خود پدید می آورد. یا با طرق گوناگون چنین و چنان افرادی را با خود دشمن کرده مقتضیات لازم را برای اخراج خود فراهم می سازد. . .

در این مثال نیز علیرغم تغییر شغل این شخص و تغییر همکاران او همواره توالی وقایع حالت یکسانی دارند.

**خانه خالی<sup>۱</sup>**: هیأت تألیفی همچون معمائی است که یکی از خانه های آن همیشه خالی بوده محور اصلی « بازی » را تشکیل می دهد. این خانه خالی در رابطه با تمام «مهره های» دیگر است به نحوی که این مهره ها اهمیت خود را نسبت بدان بدست می آورند. جنبش دائمی موجود در «بازی» و حرکت مهره ها منوط به موضع و موقعیتی است که خانه خالی در هر لحظه پیدا می کند. بهترین نمونه این مقوله را می توان در ساختمان نفسانی آدمی جستجو کرد. این عنصر اصلی که تمامی کارکردهای ساختمان

---

<sup>۱</sup> Case vide

نفسانی بر حول محور آن می چرخند همان است که روانکاوان آن را دَکَر<sup>۱</sup> می خوانند. ما در مقاله «روانکاوای زن» که در همین سایت نیز آمده<sup>۲</sup> در مورد آن به تفصیل صحبت کردیم و تفاوت ذاتی آن را با آلت تناسلی نشان دادیم و گفتیم که ماهیت دَکَر در فقدان آن است و عینیت یافتن آن چیزی جز امری خیالی نتواند بود.

در طرح مربوط به **مرحله آینه** نیز می بینیم<sup>۳</sup> که گل موجود در گلدان حکم دَکَر را برای کودک دارد و فاقد وجودی واقعی است. **نارسی سیسم** یعنی خودشیفتگی<sup>۴</sup> او در رابطه مستقیم با دَکَر است. چه کودک از آن جهت به میل به کالبد خود نائل می آید که برای مادر بمثابة دَکَری است که فقدان او را از آن جبران می کند. این فقدان از آنرو وجود دارد که ذکر ذاتاً مقوله ای رمزی است و نمی تواند با مادیت عضوی چون آلت جنسی خلط و اشتباه شود. دَکَر بعنوان خانه خالی «موجود» در ساختمان نفسانی جهت عمده آرزومندی انسان را تشکیل می دهد و همان فقدان آن است که به تمنای آدمی موجبیت می بخشد.

**انتخاب محال**<sup>۵</sup>: می توان گفت که مهمترین نکته در استروکتورالیسم این است که هیأت تألیفی **مقدم** بر وجود فرد است. بدین معنی که آدمی به عنوان **فاعل نفسانی**<sup>۶</sup> موجودی است **تابع** کل سیستم. این خصوصیت یعنی اعتباری بودن فاعلیت انسان نشان دهنده آن است که هیأت تألیفی حکم «غیر» را برای او دارد. تابعیت فاعل اعتباری نسبت به غیر، وضعی فوق العاده بوجود می آورد. به این معنی که تعلق ذاتی او به هیأت تألیفی متقارن با نوعی از **خودبیگانگی**<sup>۷</sup> است. زیرا گرچه هیأت تألیفی اصل

<sup>۱</sup> Phallus

<sup>۲</sup> مقالاتی از کرامت مولی

<sup>۳</sup> مقالاتی از کرامت مولی در همین سایت.

<sup>۴</sup> Narcissisme

<sup>۵</sup> Choix impossible

<sup>۶</sup> Sujet

<sup>۷</sup> Aliénation

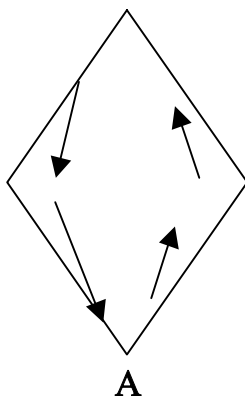
اساسی و منبع زبان تکلم است، مع الوصف فاعل اعتباری، یعنی فرد آدمی، همواره آن را به نحوی زیست می کند که گوئی عامل اصلی آن کسی جز خود او نیست. نهایت این امر را می توان در **حیث خیالی** دانست که بموجب آن فرد نه تنها علیت اعمال را به خود نسبت می دهد، بلکه بدین تصور باطل است که خالق آنها بوده بر آنها تسلط مطلق دارد. این حالت خاص را ژک لکان **انتخاب محال** می خواند. چه گوئی فرد در برابر **گزینش میان** خویشتن خویش و غیر قرار دارد. در این گزینش اگر غیر را برگزیند کاری جز از خودبیگانگی نکرده است و اگر انتخابش را متوجه خویشتن خویش کند در آن صورت حالتی کاذب بخود می گیرد و از موجبیت قطعی اعمال خود و از تابعیت ذاتی خویش نسبت به غیر غفلت حاصل کرده کاری جز بطلان ماهیت خویش نخواهد کرد.

ذات آدمی منوط به رابطه ای است که با وجود خویش دارد. آنچه این رابطه را تعیین می بخشد و بر آن حاکم است چیزی جز زبان تکلم نیست. فرد آدمی پیوسته در حال **محدثه** یعنی به اصطلاح گفتگو با خویشتن خویش است و خود را بعنوان غیري متفاوت مورد خطاب قرار می دهد. این غیر عنصری جز زبان تکلم نیست، زبانی که در من توطن دارد و آرزومندیم را تعیین بخشیده حاکم بر تاریخ و سرنوشت منست. لذا انسان تنها موجودی است صاحب تاریخ؛ چرا که اهل زبان و تکلم است.

زبان بعنوان منبع و منشأ اسماء دلالت حکم غیر را برای انسان پیدا می کرده او را بصورت موجودی منقسم یعنی اساساً **برزخی** در می آورد. آنچه را قدمای ما برزخ خوانده اند همین رابطه پیچیده ای است که انسان بعنوان فاعل نفسانی با خود یعنی با غیر دارد، رابطه ای که او را ذاتاً در مقابل انتخابی محال قرار می دهد.

ژک لکان این «انتخاب» را به گزینشی تشبیه می کند که میان «مرگ و آزادی» وجود دارد: آیا ما انسان ها واجد آزادی در مقابل مرگ هستیم و یا آزادی ما منوط به سرنوشت محتوم ماست؟ مثالی ملموس تر بیاوریم: در یک حکومت استبدادی

گزینش مرگ در واقع محروم ماندن از آزادی است و انتخاب آزادی محکوم شدن به مرگ. هم از اینروست که لکان این نوع انتخاب را با توجه به **تئوری مجموعه ها** در ریاضیات جدید **ول<sup>۱</sup>** می خواند که می توان آن را به «**جذب دفعی اعداد**» برگرداند.<sup>۲</sup> ول که بصورت عدد هفت (۷) فارسی یا V لاتین ترسیم می شود بدین معنی است که هر یک از اضلاع آن واجد امکاناتی است که با امکانات موجود در ضلع دیگر در عین **تضاد کامل اتفاق** محض دارد. این جذب دفعی اعداد را می توان در مثال بالا یعنی در شعار «مرگ و آزادی» بخوبی تشخیص داد.



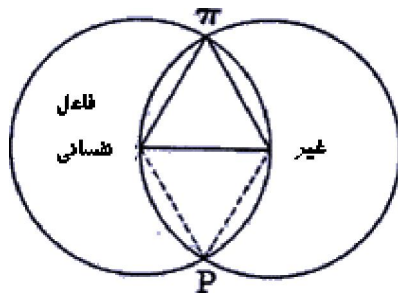
ول یا جذب دفعی اعداد

نقطه A در شکل بالا همان فاعل اعتباری است که در عین حال توافق با غیر با آن در تعارض است. جذب دفعی اعداد و ارجاع تناقض آمیز موجود میان فاعل اعتباری از یک سو و غیر از سوی دیگر موجب پیدایش پدیداری به ظاهر گزاره و نامعقول<sup>۳</sup> می گردد که همان وجود **ضمیر ناآگاه** آدمی است.

<sup>۱</sup> Vel

<sup>۲</sup> در زبان لاتین vel بمعنای «یا» آمده است: یا ... یا ... و در مورد فوق قیدی است امحائی یا انحصاری میان دو انتخاب که می تواند اصطلاح «چوب آهنین» را در زبان فارسی به ذهن متبادر کند.

<sup>۳</sup> Absurde



در طرح بالا ضمیر ناآگاه که از تقاطع دو دایره (یعنی فاعل نفسانی و غیر) حاصل آمده به معنای افزودن ساده آنها بیکدیگر نیست. اگر برای هر یک از دو دایره ارزشی برابر با پنج (۵) فرض کنیم، جمع و اضافه آنها به یکدیگر حاصل عددی چون ده (۱۰) نخواهد بود (  $5 + 5 \neq 10$  ). چه در سطح  $\pi p$  که نشان دهنده تقاطع آنها است نیمی متعلق به دایره اول است و نیمی دیگر به دایره دوم. بدین ترتیب است که جمع کل آنها ارزشی مثلاً مطابق با هشت (۸) خواهد داشت (  $5 + 5 = 8$  ). لذا اول حاصل از تقاطع آن دو در عین حال تعلق به هر دوی آنها نه کاملاً منطبق با غیر است نه با فاعل نفسانی انطباقی کامل دارد.

دانش موضع شناسی<sup>۱</sup> که براساس مفهومی غیر از امتداد استوار است، این امکان را برای روانکاوی ایجاد می کند که دریافت ها و کشفیاف خود را، که همیشه با مقولات منطق رسمی قابل استدلال نیستند، به روشنی بیشتری بیان کند. از اینرو است که مثلاً "به مدد طرح بالا می توان مقوله خارق العاده و ظاهراً متناقضی چون «انتخاب محال» را درک و فهم کرد.

## اصحاب اصالت ساخت و انسجام فکری آنها

ناهمگنی موجود میان اصحاب اصالت ساخت چنان است که بحث کلی پیرامون تفکر آنها امری ساده بنظر نمی رسد. عده ای از آنها خود را جزء اصحاب این حوزه

<sup>۱</sup> Topologie

خوانده و تعدادی دیگر حتی از اطلاق آن به نظام خود امتناع دارند. برخی نیز تنها به کاربرد اصطلاحاتی چون «ساخت» و «ساختی» اکتفا می کنند چنانکه نمی توان تدقیقات آنان را بسادگی در جزء این حوزه فکری درآورد. این امر نشان دهنده آن است که حوزه اصالت ساخت بیشتر حالت یک جنبش فکری را دارد تا یک نظام فلسفی و چنان نیست که بتوانیم برای آن مبدع و پایه گذاری معین کرده آغاز و پایانی برای آن قائل شویم.

با این حال تفحص در آثار آنها نشان می دهد که ساخت یا هیأت تألیفی نزد همگی آنها به مقوله ای معین و مشخص دلالت دارد و مفهومی انسجام و انتظام یافته را تشکیل می دهد.

آنچه حوزه اصالت ساخت را از دیگر جنبش های فکری متمایز می سازد کشف **ساخت رمز و اشارت<sup>۱</sup>** است. این حوزه فکری و رای **حیث واقع<sup>۲</sup>** و **حیث خیالی<sup>۳</sup>** به کشف عنصری نوین نائل آمد که ساخت رمز و اشارت نام گرفته است. از اینروست که زبان تکلم همواره نمونه و الگوی اصلی را برای اصحاب آن تشکیل می دهد. در پس کلمات و و رای معانی آنها، زبان واجد عنصری است که آن را به تابعیت از **سُور<sup>۴</sup> علامت زبانی<sup>۵</sup>** می خوانند. علامت دارای سه وجه مختلف است: **دال<sup>۶</sup>** (وجه صوتی کلمه) که ما آن را از این پس **اسم دلالت** خواهیم خواند، **مدلول<sup>۷</sup>** که حاکی از **مفهوم** شیء است در ذهن و بالاخره **مرجع<sup>۸</sup>** که شیئی خارجی است از آن جهت که دلالت بر آن اطلاق پیدا می کند.

---

<sup>۱</sup> Le symbolique

<sup>۲</sup> Le réel

<sup>۳</sup> L'imaginaire

<sup>۴</sup> F. de Saussure

<sup>۵</sup> Signe linguistique

<sup>۶</sup> Signifiant

<sup>۷</sup> Signifiant

<sup>۸</sup> Référent

لکان قائل به تفاوتی عمده میان علامت و اسم اشارت است. علامت برای او عنصری است که **به چیزی برای کسی** دلالت دارد. حال آنکه اسم اشارت موجودیتی است زبانی که در جهت دلالت به فرد آدمی قرار دارد با این تفاوت عمده که بمحض دلالت بر او منجر به دلالت بر اسم اشارت **دیگری** میشود به نحوی که اسم اشارت اخیر نیز به اسمی دیگر انجامیده و علی غیرالنهاییه. لذا بجهت این نوع تداعی مستمر، فرد آدمی بعنوان فاعل نفسانی هرگز واجد دلالتی معین نمی تواند شد. از همین روست که وجود آدمی را نمی توان به چنین و چنان مقوله یا دلالتی تقلیل داد.

تسلسل حاصل از اسماء اشارت در واقع حاکی از این است که تمنای آدمی امری پایان پذیر نبوده هرگز به مرگ او بعنوان موجودی آرزومند نمی انجامد. نتیجه آنکه فاعل نفسانی واجد **خلاء و فقدانی ذاتی** است که او را بصورت موجودی آرزومند در می آورد بنحوی که او را از آن گریزی نیست. این خلاء همان است که ما آن را در پیروی از لکان وجود برزخی خواندیم. لذا می بینیم که زبان تکلم اساس این برزخ را تشکیل می دهد. اما ذکر این نکته حائز اهمیت است که زبان تکلم نیز، بنوبه خود بعنوان غیر، واجد هیچگونه مطلقیتی نیست. چرا که در تسلسل اسماء اشارت هیچیک از آنها نمی تواند معنائی تام و کامل داشته تسلسل آن ها پایان دهد. بعبارت دیگر در پس یا ورای این غیر نمی توان دیگری یافت. هم از اینروست که لکان در فرمول های خود هم فاعل نفسانی و هم غیر را بصورت **محدوف** می نویسد.

کشف عنصری چون اسم اشارت موجب پیدایش جنبش نوینی در رمان نویسی فرانسه گردید که مهم ترین اصحاب آن را می توان گروه **تل کل**<sup>۱</sup> دانست. **رُلان بارت**<sup>۲</sup>، ادیب و منتقد معروف فرانسوی، توانست برای نخستین بار اصول استروکتورالیسم را در مطالعه آثار ادبی بکار گیرد. تفسیر ژک لکان در مورد **نامه ربوده**

---

<sup>۱</sup> Tel quel

<sup>۲</sup> Roland Barthes

**شده** اثر ادگار پو کوشش مهمی در جهت چنین مطالعه ساختی بود. براساس همین اصول ساختی بود که فیلسوفی چون **میشل فوکو**<sup>۱</sup> توانست حوزه ای تحقیقی به نام **دیرینه شناسی تفکر**<sup>۲</sup> در باب علم تاریخ ابداع کند. در نظر فوکو ورای شخصیت های تاریخی، رویدادهای و ایده نولوژی های هر عصر روابطی معین و ضوابطی ساختی وجود دارد که به تحول فکری همه آنها موجبیت می بخشد. همچنین است که ژک لکان علاوه بر عناصری چون « پدر واقعی » و « پدر خیالی » نائل به مطالعه عنصر ساختی دیگری شد که **پدر رمزی و اشاری**<sup>۳</sup> نام گرفته است. در این مقوله ساختی آنچه اهمیت پیدا می کند هویت اسمی پدر<sup>۴</sup> است که نه به وجود واقعی پدر و نه به تصویری که فرد از او دارد قابل تأویل است. پدر رمزی عاملی است که ساختمان نفسانی را ضابطه بخشیده موجب اصلی وجود قانون و ممنوعیت نفسانی برای آدمی است. ذات او در نسبت مستقیم اوست با اسم دلالت و با آنچه که زبان تکلم نام گرفته است. زیرا پدر ساختی است که مادر را بر فرزند حرام کرده موجب پیروی فرد از اصل اساسی جوامع انسانی یعنی تحریم زنا با محارم می گردد. اتخاذ باطنی کودک از قانون منوط بر دسترسی او به ساخت رمزی و اشاری پدر است.

ناگفته پیداست که کارگزاری قانون پدری امری است خلاف استبداد که همواره از سوی پدر واقعی صادر می شود. پدری که قادر نباشد مقام رمزی و اشاری خود را احراز کند یا بصورت پدری «ناموجود» و فاقد کارگزاری لازم در می آید و یا حالت موجودی مستبد و خودکامه رابخود می گیرد. این گونه پدران به شهادت تجربیات بالینی موجب اصلی اختلالات روانی کودکان را تشکیل می دهند. پدران افراد مبتلا به اسکیزوفرنی<sup>۵</sup> غالباً از نوع نخست یعنی اشخاصی هستند که از مقام پدری «استغفاء»

---

<sup>۱</sup> Michel Foucault

<sup>۲</sup> Archéologie de la pensée

<sup>۳</sup> Le père symbolique

<sup>۴</sup> Le nom-du-père

<sup>۵</sup> Schizophrénie

داده اند. حال آنکه پدران کسانی که مبتلا به پارانوئیا<sup>۱</sup> می باشند به نوع دوم تعلق داشته افرادی خشونت جو و خودکامه اند.

فیلسوف مارکسیستی چون **لوئی آلتوسر**<sup>۲</sup> ساختمان اقتصادی را ورای عوامل انسانی یعنی افراد یک جامعه دانسته آن را موکول به موضع و مرتبه ای می داند که هر فرد در ضوابط از پیش تعیین شده پدیداری چون «تولید» احراز می کند. حلقه زبان شناسی مسکو یا پراگ و زبان شناسانی چون **ژکویسون**<sup>۳</sup> توانستند بر اساس اصول حوزه اصالت ساخت جنبش فکری نوینی در مطالعه زبان و قوانین حاکم بر آن پدید آورند.

اعضاء **گروه تل کل** اساس کار را در رمان بر نحوه **توزیع** شخصیت ها و **ضوابط** حاکم بر آن قرار دادند. آلتوسر برای استدلال مبانی ساختی مارکسیسم بارها از تناثر برتولد برشت مدد گرفت و کوشش داشت تا نشان دهد که ورای ایده نولوژی و شخصیت های موجود در آثار برشت آنچه اهمیت دارد نحوه توزیع مواضع و مدخلیت هر یک از عوامل در نظام کلی داستان است.

از نظر اصحاب اصالت ساخت حیث واقع<sup>۴</sup> همواره موجودیتی **واحد و یکسان** است. ولی این وحدانیت به موجب حیث خیالی<sup>۵</sup> حالتی **دوگانه** پیدا میکند چنانکه همانگونه که در مرحله آینه می بینیم کودک را واجد بدل و المثنائی برای خود می سازد. به عبارت دیگر به موجب تزواج حاصل از حیث واقع (که در مثال ما همان کالبد مادی کودک باشد) بدلی بوجود می آید (تصویر کودک در آینه) که حیث خیالی او را پایه گذاری می کند. اما ساحت رمز و اشارت<sup>۶</sup> برخلاف دوگانگی موجود در حیث خیالی و وحدانیت

---

<sup>۱</sup> Paranoïa

<sup>۲</sup> Louis Althusser

<sup>۳</sup> Roman Jakobson

<sup>۴</sup> Le réel

<sup>۵</sup> L'imaginaire

<sup>۶</sup> Le symbolique

حیث واقع همواره از سه عنصر تشکیل شده و کار آن ممانعت از هم‌امیختگی حاصل میان دو عنصر خیالی (یعنی اصل و بدل) است. از اینرو رمز و اشارت همیشه حالت ثالث یا «غیر» را در کلّ هیأت تألیفی داراست. آنچه در ساحت رمز و اشارت موجود است نه حالتی خیالی دارد و نه خصوصیتی واقعی و مادی. در این جاست که استروکتورالیسم هم از ایده آلیسم و هم از اصالت تجربه محض<sup>۱</sup> گذشت پیدا می کند و به مطالعه امری می پردازد که هم ورای داده ها و مُعطیات حسی است و هم ورای مفاهیم عقلی.

ساخت را می توان به عنوان ترکیبی ذاتی از عناصری دانست که فاقد هر گونه شکل و محتوی هستند. از اینرو است که غالباً آن را به بازی شطرنج تشبیه می کنند. چه آنچه در این بازی اهمیت دارد تنها موقع و موضعی است که هر مهره در هر لحظه معینی در آن اشغال می کند. رابطه و مناسبت مهره ها براساس یک سلسله ضوابط از پیش تعیین یافته قرار دارد که در هر لحظه مناسبت هر مهره را با دیگر مهره ها موجبیت می بخشد. قوانین حاکم بر مهره ها در واقع چیزی جز ضوابط مترتب به نحوه تقسیم این مواضع نیست.

یکی دیگر از دستاوردهای نوین حوزه اصالت ساخت دگرگونی و تحول عظیمی است که در مورد اصل علیت پدید آورده است. بنابر ضوابط موجود در ساخت، ایجاد هر گونه رابطه ای علی امری فاقد معنی بوده و جز نشانی از غفلت آدمی از نحوه کارگزاری فرایندهای فردی، نفسانی، اجتماعی و تاریخی نیست. چه آنچه رابطه حاکم بر امور را تشکیل می دهد علیت یعنی رابطه میان علت و معلول نیست بلکه منوط است به ضوابط متقابلی که در تعیین موضع و مقام هر عنصر موجود در کلّ ساخت وجود دارند. از اینروست که در مورد ساخت به جای بحث از علیت می بایستی از موجبیت<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> Empirisme

<sup>۲</sup> Déterminisme

سخن گفت. برای نمونه در نظر **لوی استروس**<sup>۱</sup>، مردم شناس معروف فرانسوی، آنچه که ساخت هر جامعه بشری را شکل می دهد نحوه رابطه خانوادگی افراد یعنی امکان یا ممنوعیت در رابطه جنسی آنها با یکدیگر است. آنچه این امکان یا ممنوعیت را معین می کند مرتبه و موضعی است که فرد در هیأت کلی خانواده نسبت به دیگر اعضای آن داراست. این اصل همان است که قانون منع زنا با محارم خوانده می شود. وجود این قانون، که در همه جوامع انسانی مصداق دارد، می تواند به عنوان ساخت اصلی و اولی در تشکل زندگی اجتماعی انسانها به حساب آید. رفتار فرد معلول مستقیم یک چنین ساختی نیست بلکه موقوف به ضوابط صوری و محضی است که از آن حاصل شده مقام و مرتبه او را نسبت به دیگر اعضای خانواده تعیین می بخشد. انتقال نام، ازدواج، مرگ و دیگر پدیدارهای خانواده هر یک سهمی قاطع و مشخص در تعیین موضع و مقام فرد احراز می کنند.

اصل موجبیت و اتکاء بدان در واقع چالشی بود از سوی استروکتورالیسم در برابر دستاوردهای علوم دقیقه که علوم انسانی را شدیداً تحت تأثیر خود درآورده بودند. اصحاب این حوزه و متفکران آن از آنرو بخصوص شایسته تقدیر هستند که توانستند علوم انسانی را از زیر یوغ علوم دقیقه رهائی بخشند و روش های نوینی به منظور مطالعه وجود آدمی فراهم سازند. امروزه تأثیر آنها در شعب علوم انسانی حائز اهمیت فوق العاده ای است.

گرایش به مطالعه ساختی آدمی که از نخستین دهه های پس از جنگ جهانی دوم جهانی به همت متفکران و فیلسوفانی چون لوس استروس، التوسر، فوکو و لکان آغاز شده بود توانست قلمرو خود را از زبان شناسی به علمی چون مردم شناسی، جامعه شناسی و تاریخ گسترش دهد. گرچه فردینان دو سسور غالباً بعنوان پایه گذار اصلی استروکتورالیسم به حساب می آید مع الوصف نمی توان تأثیر عمیق فیلسوفانی چون

---

<sup>۱</sup> Claude Lévi-Strauss

هگل، کانت، هوسرل و هیدگر را در این جنبش فکری نادیده گرفت. مقوله «غیر» و مطالعات مترتب بر آن منوط به تعاطی فلسفه هگل است. مناسبت ساخت یا هیأت تألیفی با زبان تکلم به این امر اشاره دارد که استروکتورالیسم نظامی **شبه متعالی**<sup>۱</sup> بوده دارای رابطه ای مستقیم با فلسفه انتقادی کانت است. نه تنها ژک لکان با پدیدارشناسی هوسرل آشنائی کامل داشت بلکه توجه خاصی به تفکر هیدگر ابراز می کرد چندانکه نام او در ردیف نخستین مترجمین آثار هیدگر قرار دارد.

---

<sup>۱</sup> Transcendental